

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به این حدیث مبارکی بود که اصحاب ما درباره تمسک به اطلاق آیه بیع متعرض شدند و عرض کردیم که نکات
فنی حدیث را متعرض می شویم، دیروز بیشتر نکاتی که بیشتر جنبه سلب شواهد و قرائن بود. حالا چون عرض کردم کرارا و مرارا
نحوه بررسی یا به تعبیر ما تحلیل حدیث در میان اهل سنت به لحاظ صدور، به لحاظ متن، به لحاظ دلالت، به لحاظ مضمون، نحوه
اش با آن نحوه ای که ما داریم و با شواهد ما فرق می کند لذا البته خود اهل سنت هم یکنواخت نیستند، مثلا فرض کنید خود احناف
یعنی ابوحنیفه به خبر مرسل عمل می کند با این که عده زیادی در مقابل ایشان به خبر مرسل عمل نمی کنند، این یک نواخت بودن
این طور نیست که حالا ما خیال کردیم همه شان یک نواخت است، آن ها هم اختلاف دارند مواردی پیش آمده بین خودشان در مسئله
قیاس، تقدم به قیاس و الخبر، خبر و قیاس و إلى آخر مباحثی که دارد. ما در نحوه بررسی حدیث عرض کردیم نحوه خاص خودمان را
داریم، دیروز شواهدی را نقل کردیم حالا ممکن است شواهدی را باز نقل بکنیم بر قبول حدیث و این که این حدیث، اولاً عرض
کردیم این حدیث از نوادر الحکمة اخذ شده طبق آن چه که مرحوم شیخ طوسی آوردند، در کتاب فقیه که قبل از شیخ طوسی است به
عنوان از عمر ابن یزید نقل شده و قبل از فقیه هم کافی است که اصلاً حدیث را نیاورده پس در حقیقت حدیث اولین بار از فقیه آمده
که از عمر ابن یزید بیاع سابری نقل شده، و توضیحا حتی اخیراً هم به یک مناسبتی عرض کردیم که اصحاب ما، مشهور بین اصحاب
شهرة واسعة در فقیه چه روی باشد چه روی باشد فرق نمی کند، اخیراً عرض کردیم یعنی آن چه که در مشیخه فقیه یا مشیخه فقیه
آمده است فرق نمی کند اگر گفته باشد روی عمر ابن یزید به مشیخه مراجعه می کنیم، روی عن عمر ابن یزید باز هم به مشیخه
مراجعه می کنیم، فرقی نمی کند، عرض کردم اخیراً مناقشاتی شده، گفته شده آنی که روی عن عمر ابن یزید این مرسل است، مشیخه
شامل این نمی شود، مشیخه فقط شامل این می شود که روی عمر ابن یزید، این یک نکته.

عرض کردیم مرحوم صاحب وسائل و بلکه عرض کردیم اولین کسانی که ما داریم که متعرض تقییم و ارزیابی احادیث در کتاب فقیه شدند که علامه رحمه الله باشد ایشان اولین شخص علی الاطلاق در شیعه در قرن هشتم است، این که قرن هشتم می گوئیم اجمالا است چون ایشان متوفای ۷۲۶ است، حالا فرض بگیریم کتاب ها ۷۰۰، ۷۱۰ است که مثلا قرن هشتم نوشته شده است.

مرحوم علامه در کتاب مختلف، منتهی می گوید رَوِی الصدوق فی الصحيح، رَوِی الصدوق فی الحسن، این اولین باری است که ما در شیعه داریم، دیگر حالا این چقدر ارزش دارد بحث هایی که اخباری ها کردند که این ارزش ندارد، بحث هایی هم که اخیرا اصولیون ما به یک راه دیگری وارد شدند که این خیلی ارزش ندارد، آن بحث های دیگری است چون به هر حال مرحوم صدوق در اواخر قرن چهارم است و ایشان در قرن هشتم است یعنی فاصله زمانی زیاد است، فاصله کمی نیست، این ارزیابی خیلی متصل به او نیست، این ارزیابی خیلی متاخر شده است، ممکن است بگوئیم این ارزیابی ها را خیلی نمی توانیم قبول بکنیم، اجتهاد و حدس صرف است، آن بحث دیگری است. کرارا عرض کردیم بعد از مرحوم علامه هم منهم صاحب وسائل که محل کلام ماست، مرحوم صاحب وسائل هم فرق بین رَوِی و رَوِی نگذاشته لذا این جا گفته رَوِی باسناده عن عمر ابن یزید، فرقی نمی کند و عرض شد کرارا و مرارا مرحوم آقای بروجردی یکی از اشکالاتشان همین بود که متن کتاب فقیه همان طور که هست نقل بشود، حالا نظر شما این است که یکی است یا دو تاست آن دیگر نظر خودتان است، آنی که در کتاب فقیه است بیاورید لکن این مطلب را هم عرض کردیم که در جلد ۱ که زمان خود ایشان، جلد ۱ به نظرم از جلد مقدمات است و طهارت است، این جلد یکش است، این زمان خود مرحوم آقای بروجردی چاپ شد، در این جلد این نکته به دقت مراعات شده است، آن جایی که رَوِی است با آن جایی که رَوِی است لکن جلد های بعدی که اخیرا جمع آوری شده و نوشته شده در این جلد ها متاسفانه این رَوِی و رَوِی در خود جامع الاحادیث مراعات نشده، در وسائل خب مبناش این است، طبق قاعده عمل کرده چون مبناش این است که فرق نمی کند و عرض کردیم ما از مشایخ خودمان مرحوم آقای خوئی من کرارا، نه یک بار، کرارا در درس از ایشان شنیدم که فرق بین رَوِی و رَوِی نیست، و عمده دلیلشان این بود که عنوانی که در مشیخه هست و ما کان فیه عن مثلا عمر ابن یزید، این شامل هر دو می شود، می خواهد رَوِی باشد یا رَوِی باشد، فرقی نمی کند

این عنوان ما کان فیه، خب آن ها اشکالشان این بود که اگر رُوی باشد معلوم نیست ما کان فیه عن عمر چون می گوید رُوی عن عمر، اگر گفت رُوی عمر ابن یزید می توانیم بگوییم فی الکتاب عن عمر ابن یزید اما اگر گفت رُوی عن عمر ابن یزید یعنی کس دیگری روایت کرده دیگر نمی توانیم بگوییم ما کان فی عن عمر ابن یزید، چون من تا حالا مناقشه اش را نقل نکرده بودم. علی ای حال مناقشه ای که شده این است اما من کرارا از مرحوم استاد نه یک بار که فرق نمی کند و مقید هم بودند که این دو تا یکی است و در نتیجه مثلا اگر سند ایشان صحیح است همین طور است و اشاراتی شد لکن عرض کردیم انصافش این که بگوییم مرحوم صدوق به اصطلاح علمی توجه نداشته و این قدر خارج از اصطلاح صحبت کرده باشند انصافا فوق العاده مشکل است مثلا بگوید رُوی عمر ابن حنظله، رُوی عن عمر ابن حنظله، انصافا خیلی مشکل است که بگوییم هر دو یک معنا را دارند و آن چه که در مشیخه آمده برای هر دو باشد، انصافا به لحاظ تعبیری که نمی خورد، آن اطلاقی هم که ایشان فرمودند روشن نیست، وجوه دیگری هم گفته شده، عرض کردیم ما مجموعا چهار وجه ذکر کردیم یکیش همین وجه اول، دومیش روشن شد که عمل علامه به بعد، یکی همین تعبیری که مرحوم آقای خوئی فرمودند، دو وجه دیگر هم ما ذکر کردیم که حالا جایش این جا نیست و لکن این نکته هست که چه فرقی دارد روشن هم شد نه در کلمات صدوق ما فعلا چیزی داریم و نه در شراح ایشان و نه در آقایی که بعد از زمان علامه آمدند، اصولا شاید بشود گفت این بحث در صد سال اخیر مطرح شده است، اصلا خیلی مطرح نبوده که فرق بین رُوی و رُوی، مسلم می گرفتند که رُوی و رُوی یکی است، البته عده ای گفتند رُوی اگر باشد مرسل است، رُوی اگر باشد یعنی ضعیف است، این ها هم انصافا روشن نیست مثلا اگر رُوی باشد ایشان قبول ندارد، این هم روشن نیست چون یک مقدمه ای که ایشان در دیباجه دارد می گوید جمیع ما فیه صحیحٌ مستخرجٌ من الکتب المشهورة، جمیع ما فیها را افتی به، ظاهرش این است چه به صورت رُوی باشد و چه رُوی باشد ایشان قبول دارد، خوب دقت بکنید دو بحث است، یکی این که بحث فنی چه فرقی دارد که یک بحث است و یک بحث این است که آیا ایشان قبول دارد، بله قبول دارد انصافا نمی شود، بگوید آن جایی که رُوی است یعنی ضعیف است، آن جایی که رُوی است صحیح است، این خیلی خلاف ظاهر است، جدا خلاف ظاهر است. ظاهر مقدمه و دیباجه این است که آن چه که در این کتاب است مورد

اعتماد ایشان است إلا مواردی را که ایشان تصریح دارد چون چند جا دارد مثلا یک روایت از مرحوم کلینی دارد روی محمد ابن یعقوب می گوید و هذا الخبر لا افتی به، بعد از این که می آورد می گوید لا افتی به، یک جایی خبر از سکونی دارد می گوید سکونی ضعیف لا افتی بها، آن جاهایی که تصریح می کند لا افتی معلوم است که از مقدمه خارج اس و عرض کردیم ایشان یک طریقه ای دارد که بعدا امروز عرض می کنم مثلا کتاب طلاق که تمام می شود باب نادر فی الطلاق، یک باب نادر آخر بعضی کتاب ها دارد، احتمالا آن ها را هم بهش فتوا ندهد، این احتمال هم هست، دو تا موردی را که ما عرض کردیم در کتاب فقیه بهش فتوا نمی دهد، یکی مجموعه روایاتی که ذیل عنوان نادر می آورد، یکی روایاتی که تصریح می کند لا افتی به، وقتی که تصریح کرد جای بحث ندارد اما از این دو تا مورد که بگذریم چه به صیغه روی باشد یا روی باشد ظاهرا ایشان اعتماد کرده و ظاهرا ایشان فتوا بهش می دهد، این دو تا را با هم خلط نکنید ان شا الله تعالی، یک دفعه حجیت در نظر صدوق ظاهرا ثابت است، فرق بین روی و روی نمی کند، این ظاهرا، یک بحث این است که از نظر فنی و از نظر علمی حدیثی روی قواعد تحدیث این دو تا یکی اند و در هر دو به مشیخه مراجعه می شود، اینش محل کلام است و إلا ایشان به ذهن بنده کاملا واضح است که ایشان به همه آن ها فتوا می دهد.

پاسخ پرسش: فرق نمی کند، به لحاظ حجیت، حجیت است. به هر حال آن را قبول کرده.

انواع دیگر هم دارد، من نمی خواهم الان استیعاب بکنم اما این قسمتی را که الان محل کلام ماست این است، انواع دیگری هم دارد که باید رویش حساب خاص خودش را باز کرد. کتب قدمای ما کار خاص می خواهد، هم فقیه هم کافی هم تهذیب انصافا کار های

ظرفی می خواهد و آن کتبی که قبل از این ها بوده باز آن ها بیشتر کار می خواهد که متاسفانه به دست ما نرسیده است

پس بنابراین خوب دقت بکنید در این جا هم در جامع الاحادیث متاسفانه نیاورده، هم در وسائل دارد که صدوق باسناده عن عمر ابن یزید، آنی که الان در کتاب فقیه است روی عن عمر ابن یزید است نه روی عمر ابن یزید، آن مقدمات را گفتیم برای این.

لذا به ذهن ما می آید که این به مشیخه برنگردیم، حالا ما هم خودمان مجموعا یک چند مورد، چند تا شاهد اقامه کردیم که احتمالا جا هایی که تعبیر به روی می کند مثلا چهار احتمال دادیم، خودمان نه این که مقیدا عرض بکنم نه این که از کسی شنیده باشیم، شاید

یکیش را شنیده باشم، بقیه جمع آوری است، آنی که به ذهن می آید این است که اگر صدوق رؤی گفت یکی از مواردش، به نظرم ما این را مقایسه کردیم بد نبوده موارد زیادیش نسبتا معتنا بهش این طور است، اشاره به این است که من این حدیث را از عمر ابن سعید نقل می کنم و اعتماد می کنم لکن از آن طریقی نیست که در مشیخه آوردم، الان وقتی به مشیخه ایشان مراجعه می کنیم تصادفا از عمر ابن یزید سه تا طریق دارد و من فکر می کنم، هیچ کدام هم توش محمد ابن احمد صاحب نوادر الحکمة نیست، در هیچ کدام این سه طریق نیست، من فکر می کنم ایشان حدیث را از همین نوادر الحکمة گرفته است، آن وقت می خواسته اشاره بکند که از آن، چون عرض کردم یک کتاب وقتی خیلی مشهور شد دیگر از آن نقل کردند شاید اسم کتاب را نبرند، مثلا کتاب وسائل خیلی مشهور است می گوئیم در روایت فلان، آن آقایان بعدی می آیند حاشیه می زنند که مثلا وسائل، وقتی یک کتاب مشهور است مخصوصا در آن زمان در قم، کتاب نوادر الحکمة کاملا مشهور بوده

یکی از حضور: در دیباجه اسم می برد

آیت الله مددی: در دیباجه هم اسمش را می برند و کتاب مشهور است، نمی شود انکار کرد، کتاب کاملا مشهوری است من فکر می کنم این رؤی را مرحوم صدوق برای این جهت گفته، البته من کرارا عرض کردم که حالا دیگر امروز وارد بحثش نمی شویم، مشیخه تهذیب طریق تهذیب به کتب است، غالبا، کم می شود به روایت باشد، دارد مواردی را که به روایات اما مشیخه فقیه عادتا به روایات است یعنی به اصطلاحی که بنده گذاشتم مشیخه تهذیب معظمش اجازات است و مشیخه فقیه معظمش اسانید است، اگر طریق به کتاب باشد بهش اجازه می گوئیم ولی اگر طریق به روایت باشد بهش اسناد می گوئیم، مشیخه فقیه اسناد است البته چون عمر ابن یزید صاحب کتاب بوده احتمالا مثلا سه تا طریق که دارد یکیش به کتاب باشد دو تایش مثلا کتاب حسین ابن سعید گرفته روایتش را، طریق به کتاب خود عمر نیست، به آن مصدری است که این حدیث از آن جا نقل کرده است، تصادفا در هر سه طریقی که ایشان آورده یا اجازه یا سند یا اسناد در هیچ کدامش اسم محمد ابن احمد ابن یحیی صاحب نوادر الحکمة نیامده است، به قرینه این که شیخ در استبصار و تهذیب منحصر از این کتاب نقل کرده ظاهرا نظر صدوق به این باشد، به هر حال نظر مبارک صدوق به این است که به

.....
حدیث عمل کرده است و اگر ما مبنا را بر این بگذاریم که کرارا عرض کردیم که مرحوم صدوق ظاهرا متأثرش به استادش ابن الولید است و عرض کردیم شخصیت معروفی که در قم در کتاب نوادر الحکمة تحقیق کرده و تصحیح کرده و ارزیابی کرده ابن الولید است و کاملاً واضح است که مرحوم صدوق به دنبال استادش ابن الولید است، کاملاً واضح است، عرض کردیم تصادفاً عده دیگری هم نوشتند مثلاً مرحوم ابن الولید آن چه که روایات محمد ابن عیسی عن یونس است اشکال دارد، او نفهمیده محمد ابن عیسی مطلقاً مثلاً در کتاب فقیه محمد ابن عیسی از یونس ندارد، یونس دارد از غیر محمد ابن عیسی، محمد ابن عیسی دارد از غیر یونس، اما فرض کنید در خصال محمد ابن عیسی عن یونس دارد چون خصال مصنف است کتاب فتوائی نبوده، در آن جایی که حجت است دقیقاً کلام استادش را مراعات کرده است، محمد ابن عیسی عن یونس در کل کتاب فقیه نیست اما در کتاب های دیگر ایشان هست، محمد ابن عیسی از غیر یونس هست، یونس را هم ایشان دارد، البته ایشان چون قمی ها کلاً با یونس خوب نبودند ایشان کلاً از یونس کم دارد شاید در کل فقیه به نظرم ده تا از یونس دارد در کل فقیه، طریق هم به یونس ننوشته اصلاً، این جز عجائب است، در مشیخه طریقش را به یونس ننوشته است، احتمالاً چون نسخه مشهور در قم بوده به آن اعتماد کرده است، زیاد هم نقل نمی کند به خلاف کلینی، کلینی الی ما شاء الله محمد ابن عیسی عن یونس دارد، لاین ها دو تفکرند، اشتباه نشود، دو تفکر، دو سطح تفکر و لذا ما عرض کردیم در اول قرن چهارم دو بینش اند، یک بینش ابن الولید محمد ابن حسن و یک بینش کلینی محمد ابن یعقوب، آن جا محمد ابن حسن ابن الولید رد می کند، می گوید ما کان فیه عن یونس عن محمد ابن عیسی، یونس را قبول نمی کند اما مرحوم کلینی قبول می کند. من فکر می کنم مرحوم کلینی روی چه جهتی الله اعلم حدیث را قبول نکرده، در ارزیابی و تصحیح و پالایشش از زیر دست ایشان رد شده و قبول نفرمودند اما ابن الولید قبول کرده و اگر ثابت بشود این مقدماتی که ما عرض کردیم که از کتاب نوادر الحکمة بوده و ابن الولید آن مهم ترین شخصیتی است که این کتاب را پالایش کرده است و حتی مرحوم نجاشی می گوید استاد ما ابن نوح گفت ابن ولید خوب گفته، فقط در مورد محمد ابن عیسی کوتاهی کرده، یعنی این نشان می دهد که تصحیحی که مرحوم ابن الولید کرده مورد قبول صدوق بوده، بعد ها مورد قبول ابن نوح بوده، مورد قبول نجاشی بوده، مورد قبول شیخ طوسی بوده چون شیخ طوسی هم

گاهی می گوید، مثلاً فلان ضعیف استثناء ابن الولید، خب شخصیتی است انصافاً هم شخصیتی است، آن وقت این روایت در این تصحیح نیامده است یعنی رد نشده است، بلکه انصافاً از قلم کلینی رد شده اما ظاهراً از قلم ابن الولید رد نشده و عرض کردیم کلمه، این نکته را که گفتیم حالا که از بحث خارج شدیم یکم دیگر هم بگوییم چون گاهی هم از من سوال کردند راجع به کلمه نادر، عرض کردم مجموعه ای که ما داریم، خوب دقت بکنید متأسفانه این جا هم ما در میراث های خودمان یکمی ابهام داریم لکن آن مجموعه ای را که می شود بهش رسید اولاً ما کلمه نادر یا نوادر را عرض کردیم در کتاب کافی در ضمن ابواب داریم، در کتاب کافی باب النادر داریم، باب نوادر داریم، باب عن نوادر هم داریم، این در کتاب کافی است، در کتاب مرحوم صدوق وقتی کتاب زکاة یا مثلاً طلاق تمام می شود نوادر الطلاق، آن آخر دارد، کافی وسط دارد مثلاً بیست باب ذکر می کند یک باب نوادر، پنج باب ذکر می کند یک باب نوادر مثلاً، سی باب یا چهل باب ذکر می کند اما ایشان در آخر کتاب آورده، ایشان هم دارد، مرحوم صدوق هم دارد، این در کتب حدیث ماست، در مرحوم شیخ طوسی ابواب الزیادات دارد، تعبیر به نادر ندارد، مرحوم شیخ مفید و عده ای از اصحاب ما از فقها در خود کتاب فقهیشان بعد از باب الصلوة باب نوادر، نوادری را در باب صلوة بعد از باب، کتاب فقهی نه حدیثی، این را هم ما داریم، مرحوم ابن ادریس این مستطرفات است که می گویند ابن ادریس آخر سرائر، این اصلش اسمش نوادر است، اصلاً مستطرفات اسمش نوادر است، زیادات و هی نوادر، ابن ادریس بین زیادات و نوادر جمع کرده است، این هم کتاب ابن ادریس، روشن شد؟ ما در اصحاب ائمه عده ای هم کتاب النوادر داریم که دیروز عرض کردیم، مواردی هم نوادر داریم، احتمال دارد چون من می گویم زمان دور شده، کتاب ها موجود نیست، شرحی به دست ما نرسیده، احتمالاً النوادر اسم باشد، اسم کتابش را نوادر گذاشته اما نوادر بدون ال وصف باشد له کتاب نوادر، این توصیف باشد نه اسم باشد، نه اسم کتاب نوادر است، اگر النوادر باشد اسم کتاب است، دو کتاب داریم یکی نوادر الحکمة داریم و یکی هم نوادر المصنفین، این مجموعه آثاری که ما در میان قدما داریم، توضیحی هم در این جهت ما نداریم، یک رساله ای است که به مرحوم شیخ صدوق نسبت داده شده، شیخ مفید درباره هلال که عرض کردیم احتمالاً رساله دومی است که ایشان به اهل موصل نوشتند، رساله جوابات اهل الموصل الثانیة، این فیما بعد توسط مرحوم حاجی نوری، مرحوم آقا

.....
میرزا حسین نوری در مستدرک و بعد هم آقای خوئی در معجم به نام الرسالة العددية، این رساله عددیه اسمش این است: رسالة جوابات اهل الموصل الثانية، در آن جا شیخ مفید می گوید این احادیث مثلا ضعیف بوده و لذا در باب نوادر آوردم، این جا شیخ مفید می گوید، اگر بگوییم آن رساله هم وضع روشنی ندارد، خوب دقت بکنید من همیشه می خواهم ظرافت کار، ما اول مقدار علممان را بگوییم بعد بگوییم چه چیزی می خواهیم استنتاج بکنیم، قر و قاتی نکنیم پس ما هم کتاب داریم، هم با ال داریم، هم بی ال داریم، هم با اضافه داریم، هم در ابواب داریم، هم زیادات داریم، مرحوم شیخ مفید می گوید از عبارت شیخ مفید که اگر در باب نوادر آوردند یعنی احادیث ضعیف است، این هم عبارت شیخ مفید است، دیگر بعد از این چیزی راجع به قرائن ما نداریم، بلکه کتاب معروف مرحوم ابن ابی عمیر اسمش اصلا نوادر است، شش جلد هم بوده، صدوق هم کرارا نام می برد، چند بار در فقیه نام می برد من نوادر ابن ابی عمیر، مرحوم ابو غالب زراری هم وقتی کتابخانه اش را توصیف می کند نوادر ابن ابی عمیر ستة اجزا و قطعا یکی از کتب مهم اصحاب بوده، این هم قطعی است، همین نوادر الحکمة جزما بین اصحاب مشهور بوده لذا این دوران امر می شود که کلمه نادر یا به معنای نادر، کمیاب، شاذ، منفرد باشد یا به معنای ناب باشد، نادر یعنی ناب.

پرسش: در اهل سنت هم هست؟

پاسخ پرسش: در اهل سنت ندیدم، لا اقل اگر باشد کم باشد، ما آخرین کسی که داریم نوادر، مرحوم سید فضل الله راوندی است که همان کتاب جعفریات است که اسمش را نوادر گذاشتند، این آخری است، این بعد از نجاشی است، در قرن ششم است. آن مقداری که ما داریم خود احمد اشعری قمی، احمد ابن محمد عیسی جدا از اجلا کتاب معروفش النوادر است یا ابن ابی عمیر و لذا آنی که آخر الامر به ذهن من رسیده بعد از جمع آوری، اگر در ضمن ابواب باشد یا آخر کتاب باشد احتمالا همانی است که از شیخ مفید نقل شده ضعف باشد اما اگر به عنوان اسم کتاب باشد مثل نوادر ابن ابی عمیر احتمالا مراد روایات ناب باشد نه روایات شاذ و نادر، چون کتاب اصلی اصحاب ماست مثل نوادر الحکمة که اصحاب آن نقل کردند، مثل نوادر احمد اشعری که اصحاب از آن نقل کردند، این استظهار خودم است اشتباه نشود چون عرض کردم آن هایی که داریم چیست بقیه اش را خودم استظهار می کنم.

پرسش: انتهای باب باشد شاذ بودن معلوم است اما اگر وسط ابواب باشد احتمالش

آیت الله مددی: چون در کلینی این کار شده است

پرسش: وسط کار بیاورد یعنی

آیت الله مددی: وسط کار این جوری است مثلاً بیست تا باب مختلف می آورد، این نوادر غالباً روایاتی است که مربوط به بیست تا باب است، این معلوم می شود که در هر بابی چند تا نادر بوده، یک جا جمع کرده است، این این طوری است، مرحوم صاحب وسائل هم همه را با هم قاتی کرده، وافی و وسائل این ها را با هم قاتی کردند

پرسش: این جور که شما می گوئید آخر کار می شود وسط کار که نیم شود

آیت الله مددی: آخر بیست تا باب است، آخر چهل تا باب است، پنجاه تا باب است، آخر پنجاه تا باب یک نوادر دارد، گاهی اوقات هم نوادرش هم طولانی است، گاهی بیست تا، سی تا، چهل تا نوادر دارد، البته نوادرش هم طولانی است، در باب ها طولانی کم دارد اما در نوادر طولانی زیاد دارد.

به هر حال آن چه که ما الان، خود من شخصا، عرض میکنم باز خیلی احتیاط می کنم دقت بکنید، نه از مشایخ شنیدیم نه در کتب دیدیم نه کسی شرحش را داده، آن چه که ما الان فقط در شرح داریم فقط کلام شیخ مفید است که اگر در آن هم مناقشه کردیم که نمی خواهیم الان مناقشه بکنم چون بحث خیلی طولانی می شود

پرسش: مستطرفات چجوری است؟

آیت الله مددی: مستطرفات را بعد، ایشان نوشته باب الزیادات و هی نوادر، بعد داشتند و من ذلک ما استطرفنا، اسم آن بحث مستطرفات نیست و مستطرفات و نوادری که ایشان در ابن ادریس آورده معلوم نیست علامت ضعف باشد، این هم روشن نیست، ظاهراً ایشان مثلاً عده ای از احادیث بوده که تصادفاً کلمه استطراف که طریف باشد، طریف یعنی چیز طرفه، ما در فارسی هم به

اصطلاح تحفه می گوئیم، یعنی چیز های خیلی ناب، عبارة اخرى ناب است، البته در لغت عرب طریف و تلید می گویند، تلید کهن، گذشته، عتیق و طریف یعنی تازه و شاداب، این طریف یعنی.

ایشان خودش داده، حالا نگاه بکنید نوشته ابواب الزیادات و هی النوادر یا باب النوادر و هی الزیادات، یک تفصیلی دارد، بعد می گوید من ذلک ما استطرفنا، ما باشیم و کلمه استطراف، این توش ناب بیشتر در می آید تا شاذ، بعدش هم مرحوم ابن ادریس به خبر عمل نمی کند، حالا برایش مهم نیست شاذ باشد یا نباشد. علی کل حال این به خبر صحیح هم عمل نمی کند، من به نظرم می آید او مرادش بیشتر به مضمون است، روایاتی که طریف است، لطیف است، مضامین نابی دارد را برداشته درآورده، ظاهرا این طور باشد.

یکی از حضار: باب الزیادات، وهو آخر أبواب هذا الكتاب مما استنزعته واستطرفته من كتب المشيخة المصنفين والرواة المحصلين
آیت الله مددی: نوادر ندارد؟ و هی النوادر؟

پس من اشتباه کردم، انتزاع که ارزش ندارد اما استطراف ارزش دارد، باب زیادات دارد، شاید در یک نسخه دیگر من دیدم که نوادر دارد، حالا شاید هم من اشتباه کردم.

علی ای حال این مجموعه پس تا این جا این طور بشود، نوادر مطلقا استظهار بشود یعنی ناب، نوادر الحکمة یعنی روایات ناب خرد و اندیشه، ناب های اندیشه، روایاتی که در خرد و اندیشه خیلی ناب است، ظاهرش باید این طور باشد چون اصحاب کتاب ایشان را آوردند و زیاد هم از آن نقل کردند، ظاهرش این طور است و کاری هم که ابن ولید کرده برای همین بوده که به آن عمل بشود، گفته این ها را استشنا بکنیم بقیه اش خوب است، کتاب مشکل ندارد و آن جایی که بدون ال است له کتاب نوادر، احتمالا مراد آن جا شاذ باشد یعنی آن جایی که بدون ال است، له نوادر، البته احتمال می دهم چون هیچ مدرک روشنی نداریم، فرق بگذاریم بین النوادری که مصنف گفته و توصیف باشد، له کتاب النوادر احتمال می دهم شاذ باشد و کتاب محمد ابن علی ابن محبوب اسمش نوادر المصنف یا نوادر المصنفین باشد، مرحوم ابن ادریس از آن نقل می کند نوادر المصنفین آورده، نگاه بکنید و من ذلک ما استطرفنا من کتاب نوادر المصنف اما به نظرم نجاشی نوادر المصنف، یکیشان نوادر المصنف آورده و یکیش هم، این احتمال می دهم نادر به معنای شاذ باشد،

این نوادر المصنفین مرحوم محمد ابن و لذا هم عرض کردم غالبا به استثنای جلد سوم، چهارم، باب های حدود و دیات و قضاوت و این ها در هر جای فقه دیدید محمد ابن علی ابن محبوب حتما منفرجات شیخ طوسی است، کلینی که اصلا نقل نکرده، کلینی اصلا و ابدا از محمد ابن، البته استاد ایشان نیست، ایشان را درک نکرده، محمد ابن علی ابن محبوب اشعری از اشاعره قم و از اجلای اصحاب است، کلینی ایشان را درک نکرده، کلینی در باب ایمان و کفر در جلد ۲ اصول یک حدیث واحد از ایشان نقل کرده است، در تمام ابواب فروع بدون استثنا هیچی از ایشان نیاورده است، بدون استثنا. اما مرحوم صدوق در همان ابواب قضا از ایشان دارد، منحصر به شیخ نیست اما اوائل مثل طهارت و صلوٰه هر چه دیدید محمد ابن علی ابن محبوب از منفرجات شیخ است، بعضی از احادیث را خود شیخ هم نیاورده، این هم خیلی عجیب است، این دیگر اعجبش این است مخصوصا ابن ادریس ادعا می کند نسخه ای که من از این کتاب دارم خط شیخ است یعنی شیخ که به بغداد آمده به خط خودش این کتاب را نوشته است، استنساخ کرده است، چون می گوید بخط جدی ابی جعفر، اگر هم ایشان اشتباه نکرده باشد چون فاصله زمانی دارد و خیلی هم تخصص در حدیث ندارد.

علی ای حال کتاب را خیلی عجیب است، کتاب را شیخ طوسی نوشته، شیخ طوسی هم منفرجات نقل می کند، گاهی اوقات به جایی رسیده که حتی شیخ طوسی هم حدیث را نقل می کند، این را هم ما از کتاب سرائر دیدیم یعنی اگر سرائر نبود ما خبر نداشتیم که عرض کردیم حدیث معروفی که در باب هدیه خمس است از ابن قبیل است، منحصر در این کتاب است، این حدیثی که در باب هدایا غیر از آن روایت و الجائزۃ إذا کان له خطر، غیر از آن روایت، آن در صحیحہ علی ابن مهزیار است، یک روایت واحد در خصوص هدایا به عنوان هدایا یک روایت واحد بیشتر نداریم و آن هم در همین کتاب محمد ابن علی ابن محبوب است که نه فقط کلینی و شیخ صدوق نقل کردند، شیخ طوسی هم نقل نکرده است، بعد ها مرحوم ابن ادریس آن را آورده است در قرن ششم که اگر ایشان هم نیاورده بود ما اصلا از روایت کلا خبر نداشتیم، کلا از آن روایت بی اطلاع بودیم، آن بحث تجمیع قرائنی که همیشه می گوییم این را در نظر بگیرید.

پس بنابراین طبق این مقدماتی که عرض کردیم اگر ثابت شد کتاب، روایت منحصر از کتاب نوادر الحکمة است و ظواهر نشان می دهد که ابن الولید آن را قبول کرده و صدوق هم آن را قبول کرده یعنی استثنای معروف قم معذک آن را قبول کردند انصافا شاهد بسیار قوی خواهد بود، این شاهد قوی است چون ما به ابن ولید خیلی معتقدیم.

پرسش: این جا که رُوی جا ندارد، چرا با رُوی بیاید؟

آیت الله مددی: چون می خواهد بگوید از آن سه طریقی که گفتم نیست، از طریق دیگری است

پرسش: رُوی اشاره به ضعف دارد

آیت الله مددی: نه نمی کند. اگر گفتم مرادتان از ضعف این است که بعضی ها اشکال می کنند که مراد ضعف و قبول ندارد با مقدمه نمی سازد، قطعا با مقدمه نمی سازد، به نظر ما رُوی نکته تعبیری دارد، نکته فنی حدیثی دارد نه نکته حجیت، این دقت شیخ صدوق است، این را از کتاب نوادر دیده، از آن سه طریق نیست، لذا رُوی می شود، مشکل خاصی هم ندارد، استادش هم این را قبول داشته، پرسش: این طریق ضعیف است ولی حجت است

آیت الله مددی: ضعیف نیست قبول دارد، نه این که ضعیف است، از آن سه طریقی که در مشیخه است نیست، این فقط این مقدار است، از آن سه طریقی که در مشیخه گفتند نیست اما قابل قبول است پیش من

پاسخ پرسش: شواهد زیاد است، ما خیلی دیدیم نه این که یکی دو مورد

پرسش: شما از این قرائن می خواهید توثیق رجل را استفاده بفرمایید یا توثیق روایت را؟

آیت الله مددی: روایت را

پرسش: وقتی ابن الولید استثنا نکرده توثیق رجل هم در می آید

آیت الله مددی: نه توثیق رجل در نمی آید.

آن وقت این شبهه که آیا این جا چون دارد محمد ابن سلیمان، خب یک جای دیگر هم دارد که محمد ابن عیسی عن محمد ابن سلیمان، شما می فرمایید یوسف ابن سخط هم دارد، شما بنزید ببینید محمد ابن احمد عن محمد ابن سلیمان چند نفر واسطه بینشان هست، محمد ابن عیسی که خوب است، اما یوسف ابن سخط ضعیف است، تضعیف شده، این را خوب دقت بکنید

یکی از حضار: داشت علی ابن محمد ابن سلیمان، بین احمد و یوسف ابن سخط علی ابن محمد ابن سلیمان دارد

آیت الله مددی: به هر حال کتاب که، خوب دقت بکنید من نکته فنی را خدمتتان عرض کنم، گاهی این در کتاب کافی هم هست، الان در کتاب محاسن هم شده است، این یک مشکله ای است، مثلاً می گوید عن فلان، مثل این جا، عن محمد ابن سلیمان، از آن ور هم جاهای دیگر می گوئیم که ایشان استادش نیست، مستقیم ازش نقل نمی کند، این را من توضیح دادم، این سرش مال این تقطیعی است که، نه تقطیع بلکه جدا کردن روایات بدون یعنی فرض کنید در کتاب اصلی نوادر الحکمة، اگر این کتاب باشد خیلی انصافاً مطالب را در کیفیت استظهار حدیث برای ما فرق می کند، مثلاً یک حدیثی قبلش بوده محمد ابن عیسی عن محمد ابن سلیمان، حدیث بعدی می گوید محمد ابن سلیمان، این تحلیل بر حدیث قبلی بوده، این تعلیق بوده، مرحوم شیخ طوسی آنی را که دیده نقل کرده می گوید کتاب محمد ابن احمد عن محمد ابن یوسف، خب ایشان باید یک اشاره ای می کرد لاگر می نوشت که تعلیقاً اسم آن آقا را برده تصرف بود، الان عرض کردم طریقه ای را که مرحوم آقای بروجرودی گرفتند همان اسم را می نویسند در پرانتز می گذارند تعلیق، خوب دقت بکنید! پس این منافات ندارد که محمد ابن سلیمان استاد ایشان نباشد، همین اشکالی که دیروز عرض کردم، شیخ ایشان نباشد اما این مال کتاب محمد نیست، این مال نقل شیخ طوسی است، چرا؟ چون قبلش حدیث از محمد ابن عیسی، عن محمد ابن سلیمان بوده بعدش این بوده محمد ابن سلیمان، این هست، این تعلیق متعارف است، تعلیق مشکل ندارد، در کافی هم هست إلی ما شا الله پس این اشکال هم که محمد ابن سلیمان مستقیم نیست نه این مشکل خاصی ندارد، یک واسطه باشد یا نباشد مشکل ندارد.

آن چه که ما الان می خواهیم اثبات بکنیم اثبات این مطلب است که این حدیث مبارک شواهد نشان می دهد که در قم موجود بوده و عده ای از بزرگان قم این را قبول کردند، شیخ طوسی هم بعد ها این را قبول کرده. طبعاً می ماند مسئله راجع به علی ابن ایوب، این

.....

که علی ابن ایوب وجود خارجی دارد و در این طبقه هم هست جای بحث نیست، ببینید مشکل ما بیشتر جهالت است نه تضعیف یعنی می گوئیم نمی شناسیم و مشکل جهالت با اعتماد، با نقل اجلاء قابل حل است ، این خیلی مشکل نیست، اصولا ما مشکل جهالت زیاد داریم یعنی اصولا ما کتاب های زیادی داشته باشیم که بیاید شرح حال روات بدهد در سابق کم داریم لذا ما با این مشکل به طور کلی روبرو هستیم، اگر بنا بشود روایات را به خاطر جهالت رد بکنیم خیلی مشکل بزرگی است و انصافا هم مشکل بزرگی است نه این که تعبدا بخواهم بگویم و گفتم در آن حدیث دارد که علی ابن نعمان، علی ابن نعمان جز اجلای اصحاب است، از همین علی ابن ایوب از عمر ابن یزید، احتمالا نسخه ای از کتاب عمر این طوری بوده بعد ها نسخه دیگر عمر مشهور شده پس این اشکالاتی را که ما دیروز عرض کردیم انصافا قابل جواب است لکن نتیجه نهایی جواب ها اعتماد بر روایت است و آن هم در قم، و آن هم در پیش مشایخ قم غیر از خود محمد ابن احمد مثل ابن الولید و صدوق و بعد مشایخ بغداد، مرحوم شیخ طوسی قدس الله سرّه این قابل قبول است، انصافا در بین شیعه خودش این شاهد است، شاهد قوی است، انصافا نمی شود انکار کرد، آن وقت از آن مهم تر مضمون روایت است، از آن مهم تر که این ها حساب می کردند این روایت جز مطالب بسیار یعنی انصاف قصه ما الان داریم غیر از این روایاتی داریم که گاهی اوقات همین غلات توش هستند، افرادی هستند، لکنک خود روایت خیلی عالی است، خیلی فوق العاده است همین که ایام ماه رجب هم نزدیک است یا من ارجوه لکل خیر، خب این سندش به معلی ابن خنیس است، که خط غلو است ولی مضمون خیلی مضمون قشنگی است و خیلی هم بین طائفه قبول شده است یعنی انصافا روایات ناب زیاد دارند و من دیروز عرض کردم از قرن چهارم سال های ۳۲۰ ما دیگر دو خط نداریم خط غلو و خط اعتدال، تقریبا یک خط می شود، من عرض کردم سابقا باز هم توضیح می دهم احتمال می دهم یک مقدارش مال این شد که خط اعتدال مثل مرحوم کلینی بعد ها صدوق، شیخ طوسی، این ها از روایات خط غلو آن حدیث خوبش را گرفتند، آن پرت و پلا هایش هم خود بخود حذف شد، سرّ این که دو تا نشد این شد، یک مصالحه ای کردند، یک مقدار از احادیث خط غلو گرفته شد چون واقعا دیدند انصافا مضامین قشنگ است، این مطلب که آیه مبارکه اجمال دارد این را فردا توضیح می دهم، این روایت می خواهد این نکته را حل بکند که آیه اجمال از این حیث ندارد

